

بررسی احوال مسندالیه در بخشی از سروده‌های سهراب سپهری

(با تأکید بر درون مایه‌ها و اندیشه‌ها)

زینب صفرپور^۱

دانشجوی کارشناسی علوم تربیتی دانشکده هدی قم، قم، ایران

مریم جعفرزاده^۲

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مجازی، جامعه المصطفی العالمیه قم، قم، ایران

چکیده

در این پژوهش مسندالیه در بخشی از سروده‌های سهراب سپهری از مجموعه حجم سبز بررسی شده است. از روی پلک شب، روشنی؛ من، گل، آب؛ نشانی، پشت دریاها، صدای دیدار، شب تنهایی خوب و سوره تماشا عناوین سروده‌هایی است که از این مجموعه انتخاب شده است. در این مقاله، بسامدها و تکرارها بررسی شده و به اجمال درون مایه‌ها و اندیشه‌های سهراب از نگاه مخاطب ارزیابی شده است. هدف پژوهش حاضر، بررسی مقاصد ذکر مسندالیه مانند اظهار بشارت، بزرگداشت نهاد اظهار شادمانی، اظهار تأثر و اندوه، تأکید بر نهاد و خوارداشت نهاد است. حذف مسندالیه در دامنه پژوهش هم به قرینه لفظی و هم به قرینه معنوی است. حذف مسندالیه به قرینه‌های لفظی و معنوی بیشتر به دلیل آشکار بودن مسندالیه است. تنقید مسندالیه نیز بیشتر به قید اضافه و وصف است. با نگاهی وسیع‌تر به اشعار سهراب، پیوند نزدیک اشعار او را با طبیعت درمی‌یابد. اهمیت دادن به سادگی و دوری از تعلقات در اشعار او آشکار است بررسی درون مایه‌های شعر او و ارتباط آن با سمبل‌های عرفانی یا با اندیشه‌های توحید محور و بررسی میزان طبیعت‌گرایی هر یک موضوعات مستقلی است که زمینه خاص خود را در تحقیق می‌طلبد.

کلید واژه‌ها: سهراب، ذکر مسندالیه، حذف مسندالیه، تنقید مسندالیه، طبیعت‌گرایی، سمبل‌گرایی.

¹ Email: Zeinabsafarpoor6@gmail.com

² Email: mj.hh.lit@gmail.com

مقدمه

در پژوهش حاضر، نخست از دیدگاه علم معانی اهداف ذکر مسندالیه، حذف و تقیید آن بررسی و با ذکر متن اشعار نکات مورد نظر بیان می‌شود. هم زمان با ارزیابی این ویژگی‌ها، اندیشه‌ها و باورهای سهراب نیز ارزیابی می‌شود. استفاده از اجزای طبیعت برای ارتباط دادن به مفاهیمی چون رستگاری و تجسم حضور خداوند در جهان مادی، مؤثر دانستن طبیعت در افزایش پاکی روان، تصور کردن آرمان شهر، به تصویر کشیدن وجود متعالی و آرمانی انسانیت، اشاره به مفاهیم رستگاری، پاکی، معرفت و سعادت بشری با استفاده از اجزای طبیعت، توصیف منظره‌های طبیعت، توضیح جنبه‌های مختلف گفتار با کاربرد توصیفی اجزای طبیعت و سپس مربوط کردن آن با ویژگی‌های انسانی، استفاده از رنگ‌ها، حس آمیزی، کاربرد اضافه‌های تشبیهی زیبا، کاربرد سمبلیک برخی از واژه‌ها، نمایاندن قدرت اشیا و اجزای طبیعت در افزودن گسترهٔ بینش انسان در معرفت خداوند و حقیقت اهمیت دادن به برداشت‌های مثبت از حوادث و رویدادها، برتر دانستن فهم و درک مردمان روستا نسبت به سطح درک مردمان شهر در فهم ارزش‌هایی چون پاکی‌ها و شفافیت‌های هستی مانند آب، به کار بردن صفت‌های مناسب برای توصیف مقصود و مفهوم درونی خود در برخی از صحنه‌ها، ایجاد فضایی آرام در برخی از سطرهای اشعار، علاقه نداشتن به دنیاپرستان و تعلقات دنیوی و اشاره سمبلیک به مبانی عرفانی برخی از مواردی است که از درون مایه‌های اشعار او فهمیده می‌شود.

بیان مسأله

ارزیابی برخی از احوال مسندالیه با ذکر بسامدهای آن هدف اصلی این نوشتار است. اشعار شاعران معاصر مانند سهراب سپهری می‌تواند از دیدگاه‌های علمی چون بدیع، بیان و معانی نیز ارزیابی شود. این نکته گستره وسیعی از فعالیت پژوهشی را در زمینه اشعار معاصر به سوی پژوهشگران می‌گشاید. بررسی درون مایه‌ها و باورهای شاعران معاصر نظیر سهراب و ارزیابی شیوه‌های نمایان ساختن اندیشه‌ها در اشعار می‌تواند زمینه‌ای دیگر برای فعالیت‌های پژوهشی محققان باشد.

بحث و بررسی

مقاصد ذکر مسند الیه

در این اشعار در ۱۰۹ مورد مسندالیه ذکر شده است و اصل بر ذکر کردن مسندالیه بوده است. مسندالیه در ۳۰ مورد برای بشارت، در ۸۰ مورد برای بزرگداشت نهاد، در ۱۲ مورد برای اظهار شادمانی، در ۱۱ مورد برای اظهار تأثر و اندوه، در مورد برای تأکید بر نهاد و در ۹ مورد برای خوارداشت نهاد ذکر شده است. نقش فاعل و نهاد در افزایش ارزش ریخت‌شناسی سخن بسیار است. فاعل نسبت به مفعول محدودیت‌های کمتری در زبان دارد. فاعل بهترین جانشین برای ضمائر دانسته شده است و فعل نیز با آن مطابقت می‌یابد. میان فاعل دستوری و فاعل منطقی یا زیربنایی تفاوت وجود دارد. شاید منظور از فاعل زیربنای شخص انجام دهنده کار باشد که در فضای بیرون از عبارت و زیربنای بیرونی جمله قرار دارد نهاد، عملکرد نحوی اساسی در زبان‌های مبتنی بر ذکر فاعل مانند زبان انگلیسی است که از نظر ریخت‌شناسی، موقعیت‌دار و قاعده دار بودن مخصوص زبان خود هستند. غالب‌ترین برجسته ساز ریخت‌شناسی، موضوع ذکر کردن فاعل است. فاعل می‌تواند از نظر موقعیت با ترکیب لغوی غیر برجسته و آغازی تشخیص داده شود. جزء اصلی فاعل نقش اصلی و برجسته‌ای را در جمله بازی می‌کند تا حدی که کمتر به نظر می‌رسد که نسبت به جزء اصلی مفعول نسبت به محدودیت‌های مخصوص زبانی تأثیر پذیرفته باشد. بنابراین، فعل معمولاً تنها با فاعل در بیشتر زبان‌ها تطبیق می‌یابد و همچنین

برای ضمائر نیز بهترین جانشین دانسته می‌شود. نقش مخصوص معنایی فاعل آن است که آن نمایندهٔ یک عملکرد است.

فاعل می‌تواند نقش‌های مختلفی بپذیرد. مخصوصاً در لحن غایب. "این اطلاعات سری و پنهان به وسیله دولت تاکنون نگه داشته شد." در چنین مواردی که معیار استاندارد معنایی و رسمی برای فاعل وجود ندارد تمایزی میان فاعل گرامری و نحوی و فاعل منطقی که به اصطلاح دیگر فاعل زیربنایی و اساسی است وجود دارد. در ارجاع‌ها به فلسفه واقع‌بینی و جنبه‌های ارتباطی، فاعل معمولاً درون‌مایه است که از جمله دریافت می‌شود و مسند معمولاً قافیه است. ذکر مسندالیه در کلام برای روشن ساختن مرجعی که مسند یا گزاره به آن اسناد داده می‌شود، اهمیت دارد. با ذکر مرجع و پایه‌ای که مسندالیه به آن باز می‌گردد، مخاطب نسبت به فهم مرجع فعل یا حالت دچار ابهام نمی‌شود و می‌تواند باید ماهیت مسندالیه را دریابد.

متذکر شد که اصل در کلام، ذکر مسندالیه است، زیرا در غیر این صورت کلام سردرگم و مبهم می‌ماند و اسناد فعل یا صفت یا حالت دچار (علوی‌مقدم و اشرف‌زاده، ۱۳۹۳: ۳۵) اشکال می‌شود.

بدیهی است که اصل بر ذکر مسندالیه است و آنچه تحت این عنوان در کتب سنتی نوشته‌اند.

یاد کرد نهاد یا مسندالیهی که به شیوهٔ بایستگی در جمله ذکر می‌شود، از جهت دستوری در ذکر مرجع مسند و گزاره اهمیت دارد. اما اگر شاعر یا نویسنده در جایگاهی که ماهیت مسندالیه یا نهاد روشن است و نیاز به ذکر مرجع مسند نیست، آن را ذکر کند و از ذکر آن مقاصد ثانویه نظیر افزایش ارزش زیبایی‌شناسی سخن داشته باشد، به شیوهٔ و شایستگی و بایستگی شایستگی مسندالیه را در کلام حاضر کرده است. نظر دکتر کزازی با کاربرد دو واژهٔ نظرانی که پیرامون و در محور ذکر این دو واژه در مورد اغراض ذکر مسندالیه ارائه داده است، نسبت به دیگر نویسندگان گاهی یاد کرد نهاد می‌تواند رفتاری ادبی شمرده آید و ارزش زیباشناختی داشته باشد. یادکرد تازه‌تر به نظر می‌رسد نهاد را دو گونه است: گاه نهاد به "بایستگی" در جمله آورده می‌شود و گاه به "شایستگی". از این دو گونه یادکرد نهاد (کزازی، ۱۳۹۱: ۳۰) تنها گونه دوم ارزش هنری دارد.

نظر دکتر کزازی در مورد اغراض ذکر مسندالیه یا نهاد در جمله‌های چون دیگر نویسندگان کتاب‌های معانی و بیان است اما ایشان در توضیح موارد از زیبایی زبان فارسی بهره‌چندانی گرفته و با واژگان دیگری آن اغراض را بیان کرده است. آنگاه که می‌خواهند نهاد هرچه بیشتر آشکار باشد و در یاد سخن اغراض ذکر مسندالیه از دیدگاه ایشان عبارت است از درست جایگیر گردد، برای بزرگداشت نهاد، برای خوار داشت نهاد، برای شادی و کامه دل، نادان و کودن شمردن. شنونده، پرهیز از خواری شنونده، برای گسترش سخن. (همان: ۲۰)

دکتر صفا نیز چون دیگر نویسندگان نظرات مشابهی در مورد اغراض ذکر مسندالیه در کلام بیان کرده و ذکر مسندالیه تا وقتی که قرینه یا دلیلی برای حذف آن نباشد واجب است. زیرا به طور مختصرتر بدان پرداخته است در غیر این صورت کلام مبهم می‌شود و معنی آن مفهوم در نمی‌آید. گاه ممکن است ذکر مسندالیه در کلام لازم نباشد لیکن گوینده برای تعظیم یا تحقیر مسندالیه یا برای ایضاح و تقریر آن یا به علت ضعف قرینه و بیم آنکه مخاطب در صورت (صفا، ۱۳۹۰: ۱۳) حذف نتواند آن را بشناسد و نیز برای تعجب یا برای تیمن و تبرک آن را مذکور دارد.

اظهار بشارت: دره مهتاب اندود و چنان روشن کوه که خدا پیدا بود / در بلندی‌ها ما / و لعاب مهتاب روی رفتارت.

در این شعر، سهراب با توصیفی هنرمندانه، پهنه دره را مهتاب اندود و روشن می‌داند. روشنی و درخشش مهتاب در سطح آن را به‌نوعی نشانه‌ای از حضور خداوند در آن پهنه معرفی می‌کند. خود را در چنان شبی در اوج بلندی‌ها تصور می‌کند و تأثیر لعاب مهتاب یا درخشش آن را بر روی رفتارهای درخشان افراد توصیف می‌کند و به‌نوعی روح بخشی درخشش مهتاب را بر عرصه رفتار انسانی مؤثر می‌داند.

ابری _____ نیست / بادی نیست (همان: ۳۳۵)

گردش ماهی‌ها، روشنی، من، گل، آب / پاکی خوشه زیست. / رستگاری نزدیک: لای گل‌های حیاط / نردبان از سر دیوار بلند، صبح را روی زمین می‌آرد. (همان: ۳۳۱)

تمام تصویرهای ذکر شده در این مصراع‌ها، تصویری روشن و درخشان از گستره طبیعت و درخشش پاکی و رستگاری در وجود آدمی ارائه می‌دهد. در مصراع آخر، سهراب، نردبان را که بر سر دیواری بلند انگاشته و تصور کرده است، در اوج و گستره آسمان تصور می‌کند و آن را آورنده صبح و روشنایی بر عرصه زمین می‌داند. سهراب در این مصراع‌ها دانسته است میان ارتباط با طبیعت و ایجاد پاکی و رستگاری در وجود پیوند ایجاد کند و ارزش طبیعت را بر تأثیرگذاری بر پاکی روان توصیف کند.

بی گمان در ده بالادست چینه‌ها کوتاه است. / بی گمان آنجا آبی، آبی است. / غنچه‌ای می‌شکفتد، اهل ده باخبرند. / یا که در بیشه دور سیره‌ای پر می‌شوید. / بی گمان پای چیره‌اشان جاپای خداست.

سهراب در این مصراع‌ها، در تعریف ده بالا دست، شرایط و فضای آن را با توصیف زیبایی وصف کرده است. رنگ آبی را در آنجا همچنان آبی تصور می‌کند و چهره‌های زیبا را همچنان با زیبایی طبیعی خود توصیف می‌کند. او همه چیز را در آن مکان دارای حالت طبیعی خود و تناسبی همگون معرفی می‌کند. او همه اهالی ده را با خبر از احوال یکدیگر توصیف می‌کند، چنان که اگر غنچه‌ای در آن گستره بروید، اهالی ده از رویش آن باخبرند. اگرچه این تصویر اغراقی زیبا را در خود نهفته دارد، اما به حقیقتی دیگر نیز اشاره می‌کند که در مکان‌هایی چون روستاها پیوستگی و همدلی افراد با هم بیشتر است، برخلاف مکان‌های شهری که رفتاری‌ها و سرگشتگی‌ها مردم را درگیر احوال خود کرده است. شاعر تبلور روح خدایی و توحید محور را در عرصه روستا بیشتر می‌داند، شاید به این دلیل که ارتباط مردم آن مکان‌ها با طبیعت مهیاتر است. شاعر گسترش مهتاب در پهنه آسمان را، روشن کننده گستره حس سخن گفتن در وجود شاعر و نویسنده می‌داند.

نوبت پنجره‌هاست. / پشت دریاها شهری است. / که در آن پنجره‌ها رو به تجلی باز است. / دست هر کودک ده ساله شهر شاخه معرفتی است.

در این مصراع‌ها، سهراب، سخنی از پنجره‌های وجود انسان‌ها می‌گوید و معتقد است که این پنجره‌ها باید همواره به سوی شهر متعالی و آرمانی انسان توحید محور گشاده باشد. سهراب، پنجره‌های شهر را گشاده به سوی تجلی حقیقت وجود انسانی توصیف می‌کند و حتی کودکان آن شهر را سرشار از معرفت توصیف می‌کند.

خاک موسیقی احساس تو را می‌شنود. / پشت دریاها شهری است / صدای پر مرغان اساطیر می‌آید در باد.

خاک در آن شهر آرمانی، موسیقی و ندای احساس درونی تو را شنوا است. شاید منظور از عبارت محیطی فراتر و ورای جهان مادی انسان‌ها و نموداری از جهان متافیزیک باشد. می‌توان منظور او را شهر آرمانی درون انسان پر مرغان اساطیر «که ورای مرزهای وجود مادی او است، تصور کرد. در این شهر، پر مرغان اساطیر نواخوان است. ترکیب شاید اشاره به اسطوره‌هایی دارد که چون مرغانی در گستره تاریخ بشریت روان است.»

گوش کن دورترین مرغ جهان می‌خولند / گوش کن جاده صدا می‌زند از دور قدم‌های ترا / پارسایی ست در آنجا که ترا خواهد گفت.

وجود متعالی و آرمانی انسانیت باشد، شاعر «دورترین مرغ جهان» می‌توان تصور کرد که منظور شاعر از آوردن ترکیب جاده را نواخوان بشر به سوی مسیر حقیقت می‌داند و معرفی می‌کند. پارسایی که در آن جاده همواره تو را می‌خواند، می‌تواند سمبلی از انسان کامل و اولیاءالله باشد که سالکان مسیر طریقت را به سوی جاده حقیقت رهسپار و راهنمایی می‌کنند.

آفتابی در لب درگاه شماس. در کف دست زمین گوهر ناپیدایی است.

شاعر به زیبایی پهنه صاف زمین وجود انسان را چون گستره صاف دست انسانی تصور کرده است که گوهر ناپیدایی کمال در آن متبلور است. صورتش در وزش شور ابدی خواهد ماند. / خوابش آرام ترین خواب جهان خواهد بود.

پهنه صورت انسان در مقابل وزش شور ابدی کمال طلبی او قرار داد. خواب انسان یا مرگ او هنگام دستیابی به چنین کمالی، آرامش مطلق است.

بزرگداشت نهاد

و نگاه از همه شب نازک‌تر.

شاعر نگاه را از لطافت و آرامش شب، نازک‌تر و لطیف‌تر می‌داند و ارزش نگاه انسان را چون نگاه شب، لطیف و نازک معرفی می‌کند. پشت لبخندی پنهان، هرچیز / همه چیز، ماهیت پلید انسان‌ها یا ماهیت نکوی آنها در پشت یک لبخند آنها می‌تواند پنهان باشد. در فلق بود که پرسید سوار / روزنی دارد دیوار زمان، که از آن چهره من پیداست. آسمان مکثی کرد.

سوار یا انسانی که در گستره فلق به سوی کمال می‌شتابد، از آسمان پرسید آیا دیوار زمان روزنی دارد که از آن چهره من آشکار شود، آسمان در پاسخ درنگی می‌کند. تصویرسازی و تجسم گفت‌وگوی سوار آرمانی از آسمان با استفاده از جان‌بخشی و استعاره مکنیه تخیلیه، نمود زیبایی از مصراع‌های شاعر را ارائه داده است.

رهگذر شاخه نوری که به لب داشت به تاریکی شن‌ها بخشید. / نرسیده به درخت کوچه باغی است که از خواب خدا سبزتر است. / و در آن عشق به اندازه پره‌های صداقت آبی است.

رهگذر راه کمال، شاخه نور کمال را که بر لب جان خود دارد به تاریکی وجود شن‌ها هدیه بخشید و گفت نرسیده به درخت کوچه باغی است که از خواب خدا سبزتر است. استفاده از اجزای طبیعت و حس آمیزی ویژگی‌هایی است که به توصیف زیبای شاعر کمک کرده است. شاید منظور از کوچه باغ، کوچه باغ کمال و انسانیت نهفته در وجود بشر است و شاید منظور از ترکیب ستر و پوشیده انگاری او نسبت به اعمال ناپسند بندگان است. سبزتر بودن آن کوچه باغ کمال و معرفت «خواب خدا» بشری نسبت به خواب ستر و پوشیده انگاری خداوند در مقابل اعمال ناپسند بندگان، به دلیل اهمیت شکل‌گیری معرفت باطنی انسان در وجود او است که از اهداف اصلی ایجاد و آفرینش او محسوب می‌شود.

«و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» در این آیه از قرآن نیز خداوند بیان می‌کند که جن و انس را جز برای پرستش خود یا افزودن معرفت درونی خود نیافریدم.

زن زیبایی آمد لب رود / مردمش می‌دانند که شقایق چه گلی است. / مردمان سر رود آب را می‌فهمند.

منظور شاعر از توصیف زن زیبا شاید اشاره به زن زیبای کمال طلبی و انسانیت طلبی در وجود انسان‌ها باشد، مردمان آن مکان ارزش شقایق پاکی و انسانیت را می‌دانند و مفهوم پاکی آب را می‌فهمند و از عمق وجود خود آن را درک می‌کنند.

بام‌ها جای کبوترهایی است / که به فواره هوش بشری می‌نگرند. / مردم شهر به یک چینه چنان می‌نگرند / که به یک شعله، به یک خواب لطیف / شاعران وارث آب و خرد و روشنی‌اند.

بام‌های منازل آن مکان، جایگاه کبوترهایی انگاشته شده است که به اوج خرد بشری می‌نگرند. مردم آن شهر احساسی لطیف دارند و به یک چینه نگاهی چون نگرستن بر شعله‌ها یا خواب لطیف دارند. آنها همه چیز را در نگاه پاک جو و زیبایی طلب خود می‌نگرند. شاعر، شاعران را میراث‌دار روشنی آب، والایی خرد و پاکی روشنی می‌داند. درحقیقت شاعران را میراث‌دار گسترش نگرش‌های روشن بر طبیعت و خصائل نیک انسانی معرفی می‌کند.

اضطراب باغ‌ها در سایه هر میوه روشن بود. / در طبق‌ها زندگی روی کمال پوست‌ها خواب سطوح جاودان می‌دید. / امتحان کردم اناری را / انبساطش از کنار این سبد سر رفت.

هنگامی که آفتاب بر هر میوه‌ای سایه می‌افکند، زیر درخشش آفتاب و حرکت سایه بر روی میوه‌ها اضطراب و جنبشی در باغ آشکار می‌شد که نمایان بود. مفهوم زندگی چون میوه‌ای بر طبق‌های مکان‌های هستی نهاده شده بر روی پوسته ظاهری زندگی بشری، خواب جاودانگی و کمال را می‌دید. زندگی چون انسانی دانسته شده که در رؤیای جاودانگی و کمال است. اناری را آزمودم و انبساط و گرمای آن از سبد به برون رها شد. انار می‌تواند مجاز جزء و کل از طبیعت باشد که گرما و انبساط در وجود بشر ایجاد کند.

شب سلیس است و یکدست و باز / شمعدانی‌ها / و صدادارترین شاخه فصل، ماه را می‌شنوند. / چشم تو زینت تاریکی نیست. / بهترین چیز رسیدن به نگاهی است که از حادثه عشق تر است.

اظهار شادمانی

شب سرشاری بود. / رود از پای صنوبرها تا فراترها می‌رفت.

آن شب از نظر گسترش احساس شادمانی در بشر، شب سرشاری بود و جریان حرکت رود از پای درختان صنوبر تا گستره وجود شادمانی گسترش یافته در شب سرشار ای فراتر از زمین‌ها می‌رفت. سهراب توانسته است با کاربرد صفت ساده را نمایان و جریان حرکت رود را از پای درختان سبز تا زمین‌های فراتر توصیف کند.

دست‌هایت ساقه سبز پیامی را می‌داد به من / و تپش‌ها مان می‌ریخت به سنگ / از شرابی دیرین، شن تابستان در رگ‌ها / و هنوز بر سر راه نسیم، پونه‌هایی که تکان می‌خورد/ جذبه‌هایی که به هم می‌ریخت.

توانسته مثبت بودن پیام همراه سبز و همراه کردن صفت ساده «ساقه پیام» سهراب با آوردن اضافه تشبیهی و دوست خود را بیان کند و اضطراب‌های خود و همراه خود را ریخته در قالب سنگین سنگ‌ها توصیف کند. یعنی او وجود خود و همراه خود را خالی از وجود هر نوع اضطرابی می‌داند. از شراب دیرین دوستی با همراه خود، شن گرم تابستان محبت در رگ‌ها نهفته است. شاید بتوان منظور شاعر را با مفهوم عشق ازلی که ابتدا خداوند آن را نهفته در وجود بشر آفریده، تفسیر کرد و منظور از شن گرم تابستان در رگ‌ها وجود عشق معشوق ازلی انسان، خداوند، در رگ‌های وجود دانست.

وجود عناصر طبیعت مانند ساقه سبز، سنگ، شن، پونه و ترکیب آنها با هم به شعر لطافت مفهومی می‌بخشد. از دیدگاه مخاطب می‌تواند وجود شراب دیرین، شراب عشق ازلی باشد که شن گرم تابستان محبت را در رگ‌های هستی یا بشر نهفته است. این مسأله می‌تواند ارتباط ظریفی با آیه‌ای از قرآن داشته باشد. شاید سهراب هرگز چنین دیدگاهی را نخواست به باشد منتشر کند یا گسترش دهد هریک از خوانندگان می‌تواند با نگاه بر مفهوم اشعار او برداشت متفاوتی داشته باشد. این برداشت با شعر او ناهمگونی چندانی ندارد.

یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحیهم و یحبونه اذله علی المومنین اعزه علی الکافرین (۱۱۰) یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومه لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشا و الله واسع علیم. ای مؤمنان هر کس از میان شما که از دینش روی گردان شود، زود باشد که خداوند قومی را خواهد آورد که او ایشان را دوست می‌دارد و آنها او را دوست می‌دارند. بر مؤمنان فروتن هستند و نسبت به کافران سخت و با استقامت هستند در راه خداوند مجاهده و کوشش می‌کنند و از سرزنش کننده ترسی در وجود خود راه نمی‌دهند. آن فضل و لطف خداوند است که به هر کس بخواهد می‌بخشاید و خداوند وسعت‌بخش دانا است.

مادرم ریحان می‌چیند. / نان و ریحان و پنیر، آسمانی بی ابر، اطلسی‌هایی تر.

در توصیف شاعر، ذکر اجزای جداگانه در وصف فضا اهمیت دارد. ترکیب‌های نان و ریحان و پنیر، آسمان بی ابر، اطلسی‌هایی تر، همه نوعی آرامش حاکم بر فضای صحنه و وجود سادگی مطلق را نمودار می‌کند.

قایق از تور تهی و دل از آرزوی مروارید

شاعر قایق خود را از تور تهی توصیف می‌کند و به نوعی مفهوم آز و طمع نداشتن را به خواننده القا می‌کند. گویا می‌خواهد بگوید هیچ آز و طمعی در وجود او نهفته نیست.

شب سرودش را خواند / میوه‌ها آواز می‌خواندند. / هر اناری رنگ خود را تا زمین پارسایان گسترش می‌داد / ظهر از آینه‌ها تصویر به تا دور دست زندگی می‌رفت. / خانه‌هاشان پر داوودی بود.

اظهارات تأثر و اندوه

سفالینه انس، با نفس‌های آهسته ترک می‌خورد / فرصت سبز حیات به هوای خنک کوهستان می‌پیوست. / سایه‌ها برمی‌گشت سهراب انس انسان‌ها با یکدیگر را چون سفالینه‌ای می‌داند که از نفس سفالینه انس «ترکیب اضافه» فرصت سبز حیات خشم آلود یا کینه دار آنها به تدریج ترک خورده و آهسته از بین می‌رود. شاعر فرصت زندگی را پایان یافته و در حال پیوستن به هوای خنک کوهستان که می‌تواند سمبل فرارسیدن دوران سرد زندگی یعنی مرگ باشد، می‌داند.

که در آن هیچ کسی نیست که در بیشه عشق / قهرمانان را بیدار کند / مرد آن شهر اساطیر
نداشت / زن آن شهر به سرشاری یک خوشه انگور نبود.

در این قطعه سهراب می گوید، بیدار کنندگان قهرمانان در بیشه عشق گویا وجود خارجی
ندارند و هستی یافته نیستند و از این مسأله احساس تأثر و اندوه می کند. مرد آن شهر اسطوره وار و
سمبل خاصی از اسطوره نبود و زن آن شهر نیز چون خوشه انگوری طراوت و تازگی هستی یافتن را
در خود نداشت. این ویژگی های ذکر شده می تواند اشاره ای تلویحی به گرفتار شدن بشر مادی در
تعلقات و ظواهر رنگین روزگار داشته باشد. به گونه ای که مردان را از اسطوره مرد بودن و زنان را از
طراوت پاکی جدا کرده است.

تأکید بر نهاد: من ندیدم دهشان / من به خانه بازگشتم، مادرم پرسید. / من به آنان گفتم. /
هر که در حافظه چوب ببیند باغی / آنکه نور از سر انگشت زمان بر چپند / می گشاید گره پنجره ها
را با آه / هرکه با مرغ جهان دوست شود.

زیبایی این بند از شعر در آنست که او برای چوب حافظه ای در نظر گرفته و به آن شخصیت
داده است. آن کس که از چوبی ماهیت آن را در نظر بگیرد، آن را باغی گشاینده ذهن به سوی
معرفت خداوند بداند، آن را نشانی از جهان داور یکتا بداند و آن کس که زمان و رویدادهای آن را
جهانی گشاینده نور به سوی معرفت الهی بداند، برداشت خود را نسبت به حوادث و رویدادها تعدیل
کند، هرکه با جهانی که چون مرغی پیوسته در حرکت و جریان است، رابطه دوستی برقرار کند و از
حوادث آن برداشت های مثبت داشته باشد، گره پیچیدگی های پنجره های رویدادها را می گشاید.
پندار شاعر آنست که خواسته نگرش مخاطب را به جهان تصحیح کند.

خوار داشت نهاد

در فرودست انگار کفتری می خورد آب / یا در آبادی کوزه ای پر می گردد. / نه به دریا پریانی
که سر از آب بدر می آرند.

مقاصد حذف مسندالیه

مسندالیه در ۹ مورد به قرینه لفظی و در ۸ مورد به قرینه معنوی حذف شده است. حذف مسندالیه به قرینه معنوی در ۵ مورد به دلیل آشکار بودن مسندالیه و در ۸ مورد به دلیل اکراه از ذکر کردن آن است. مسندالیه در یک مورد نیز به دلیل تکیه بر مسند و گزاره حذف شده است. حذف مسندالیه در صورتی ممکن است که قرینه‌ای لفظی یا معنوی برای آن وجود داشته باشد. این حذف از نظر بلاغی دارای اغراضی است که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. گاهی مسندالیه را با توجه به قرینه‌ای که دلالت بر آن دارد، حذف می‌کنند و آن از جهت بلاغی برای دوری جستن از: سخن بی فایده گفتن است. ۸. گاهی مسندالیه را حذف می‌کنند به جهت آنکه بسیار آشکار و معلوم است. ۳. گاهی برای تعظیم و بزرگداشت مسندالیه آن را حذف می‌کنند، زیرا مسندالیه را چنان بلندمرتبه می‌دانند که یاد کردن آن را روا نمی‌دانند گویی که ذکر مسندالیه از قداست و بزرگی آن می‌کاهد. ۹. گاهی به جهت خوار داشتن مسندالیه و کراهت داشتن از ذکر نام او آن را حذف می‌کنند. ۵. گاه بدان سبب مسندالیه را در کلام نمی‌آورند که به هنگام ضرورت بتوانند آن را انکار کنند یا به مسندالیهی دیگر اسناد دهند. در حقیقت در این گونه موارد، گوینده به جهت مصلحتی مسندالیه را حذف می‌کند. ۱. گاهی به جهت تنگی مجال مصراع یا بیت شاعر آن را به قرینه لفظی یا معنوی حذف می‌کنند. گاهی برای آزمایش و امتحان کسی مسندالیه را حذف می‌کنند تا میزان هوش و استعداد او را بسنجند و این امر بیشتر در بیان چیستان و معماها آورده می‌شود.

ابهام در گستره ادبیات و متون نظم و نثر می‌تواند در گشایش پنجره‌ای به سوی تلاش ذهنی مخاطب مؤثر باشد و او را در پهنه‌ای وسیع از فعالیت ذهنی برای دستیابی به مفهومی فرضی و محتمل یاری دهد. ابهام به این دلیل در ادبیات نکو است که مخاطب با قرار گرفتن در مقابل سخنی مبهم و پیچیده، نیروهای ذهنی خود را فراهم آورد و در اندیشه یافتن معانی و پیش فرض‌ها قرار می‌گیرد. ابهام می‌تواند در ره‌یافت مخاطب به اندیشه‌های نهانی نویسنده یا شاعر نیز او را یاری دهد و باعث کشف معانی و مفاهیم برجسته‌ای شود که در سخن نویسنده یا شاعر نهان است و شاعر یا حذف مسندالیه، یعنی آشکار نکردن آن و اشاره نویسنده آگاهانه یا ناآگاهانه بدان پرداخته‌اند. از

دیدگاه دکتر شمیسا به آن به صورت ضمیر مستتر در فعل سوم شخص مفرد ماضی این عمل وقتی جایز است که در کلام قرینه لفظی باشد. اما گاهی به قراین حالی هم اشاره به مسندالیه یا شناسه (حذف مسندالیه) جایز بلکه نکو است.

ستردگی نهاد یا پنهان سازی آن از مخاطب، هنگامی که در جهت زیباسازی و جذاب کردن سخن یا برانگیختن توجه از آنجا که مخاطب به سخن باشد و با توجه به گفتار دکتر کزازی با کاربرد شیوه شایستگی باشد، ارزش هنری دارد بنیاد جمله بر نهاد استوار شده است، نهاد را هر زمان که بایسته باشد، باید در جمله آورد تا جمله در تاریکی و پوشیدگی در نیفتد و دریافت معنای آن بر خواننده یا شنونده دشوار نیاید. ستردگی نهاد هنگامی رفتاری هنری شمرده می‌تواند شد که از انگیزه‌ای زیباشناختی برخاسته باشد و به "شایستگی" انجام گرفته باشد. در ستردگی نهاد، نشانه‌ای در سخن که آن را فرایاد آورد بایسته است. این نشانه دو گونه می‌تواند بود: ۱. نشانه برونی، نشانه‌ای است آشکار در سخن که به یاری آن نهاد را می‌توان سترد. ۸. نشانه درونی، نشانه‌ای است نهفته در جمله که گویای ستردگی نهاد است. اما حذف مسندالیه در صورتی ممکن است که: ۱. قرینه دکتر ذبیح الله صفا با بیانی مختصر در این مورد معتقد است لفظی یا معنوی برای آن موجود باشد ۸. مراد پنهان کردن مسندالیه از مخاطب ۳. در موردی که متکلم فرصت ذکر مسندالیه را نداشته باشد ۹. در موردی که مسندالیه نزد مخاطب معلوم و معهود باشد و در مواردی از این قبیل:

حذف به قرینه لفظی (آشکار بودن مسند الیه)

رستگاری نزدیک، لای گل‌های حیاط

سپهری در این مصراع، رستگاری و سعادت بشری را با روی آوردن به طبیعت به نوعی مرتبط می‌کند و پیوند می‌دهد. او رسیدن به رستگاری را دور تصور نمی‌کند، بلکه رسیدن به رستگاری را با نگاهی الگو بردارنده از پاکی‌های طبیعت و سپس رعایت آن الگو در زندگی مرتبط و پیوند یافته می‌داند. به انگشت نشان داد سپیداری و گفت. / می‌روی تا ته کوچه که از پشت بلوغ، سر بدر می‌آرد.

کودکی می‌بینی / رفته از کاج بلندی بالا جوجه بردارد از لانه نور.

در این بند شاعر گویا خواسته به نکته‌ای اشاره کند. او می‌گوید کودک یا جوان پس از بلوغ نهایی عقل و خرد می‌تواند گام به گام مسیر کمال و رسیدن به نور حقیقی را در گذرگاه زمان طی کند.

مردمان سر رود آب را می‌فهمند / گل نکردندش.

منظور شاعر از فهمیدن آب آن است که آن مردمان ارزش واقعی آب را که پاکی آن است و می‌تواند سمبلی نیز از ارزش‌های معنوی زندگی بشر باشد که چون آبی به روش او در زندگی پاکی و حرکت می‌بخشد، درک کنند و شهرنشینان، به سادگی حتی از نگریستن حقیقت آب نیز نمی‌گذرند و در آن نگرش معرفت به خدا را در وجود خود می‌افزایند. سپس سهراب می‌گوید آنها آب پاکی و حقیقت جویی را در انسان‌ها تبدیل به گل پلیدی‌ها و مادیات نکردند، آنها پاکی و معنویت را افزون از شهرنشینان در خود آشکار کرده‌اند. در آن تابش تنهایی ماهی گیران / می‌فشانند فسون از سر گیسوهاشان / بام‌ها جای کبوترهایی است که به فواره هوش بشری می‌نگرند.

حذف به قرینه معنوی

باد را نازل کردیم / تا کلاه از سرشان بر دارد. / چشمشان را بستیم. / دستشان را نرساندیم به سر شاخه هوش / خوابشان را به صدای سفر آینه‌ها آشفتم. / جیبشان را پر عادت کردیم.

حادثه یا رویدادهای دشوار زندگی باشد که بر بشر نازل شده است تا باد شاید منظور شاعر از واژه می‌تواند سمبل غرور و شکوه طلبی باشد. سهراب آگاهانه یا ناآگاهانه کلاه غرور او را اندکی از سر او بردارد. واژه گویا سخن خداوند را که چون گوینده‌ای در صحنه شالوده‌ای و بنیادی این بند قرار دارد، تکرار می‌کند و می‌گوید چشم حقیقت نگر آنها را بستیم و دست آنها را به سر شاخه خرد بشری نرساندیم. به طور کلی خرد بشری را از آنها دور کردیم و می‌گوید خواب آرام آن انسان‌های مادی را به صدای سفر آینه‌ها که می‌تواند سمبل انسان‌هایی حقیقت بین انگاشته شود، آشفته کردیم تا دیگر غرق خواب غفلت‌گونه در مسیر زمان نشوند و آنها را خو گرفته با عادات پست بشری کردیم. این سخنان حادثه‌های رسیده بر بشر مادی را در طول زمان ناشی از کردارهای مادی گرایانه او در گذرگاه زمان می‌داند. ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی. شاید این گفتار اشاره‌ای تلویحی به این آیه از قرآن نیز داشته باشد.

اکراه از ذکر مسند الیه

سر هر کوه رسولی دیدند. / ابر انکار به دوش آوردند.

در این مصراع شاعر توانسته است به زیبایی بگوید مردمان پس از دیدن ابر انکار ترکیب اضافی رسولان و شنیدن پیام‌های توحیدی آنها، قلب خود را سرشار از انکار کردند. انکاری که چون ابر سیه فام پهنه آسمان قلب آنها را پوشاند.

«وإن تكذبوا فقد كذب أمم من قبلکم و ما علی الرسول الا البلاغ المبين» و اگر انکار کردید هرآینه گروه‌های پیش از شما نیز انکار کردند و بر رسول جز پیام رسانی آشکار نیست.

نکته بر مسند و گزاره

که اگر در بگشایید به رفتار شما می‌تابد.

تقیید مسند الیه

مسندالیه در این اشعار در ۱۰ مورد به قید اضافه و در ۱۸ مورد به قید وصف مقید شده است. نظرات دکتر علوی مقدم و اشرف زاده و دکتر شمیسا و صفا در مورد تقیید مسندالیه با هم مشابهت دارد. اما به نظر دکتر کزازی با بیانی تازه مسندالیه گاهی ممکن است به صورت مطلق آورده شود، یعنی همان دیدگاه‌ها را در پوششی جدید ارائه دهد. صفت یا اضافه یا تأکید داشته باشد، ولی گاهی مسندالیه به همراه صفت یا اضافه یا ادات تأکید و... آورده می‌شود. در این صورت مسندالیه را مقید گویند.

در علم معانی، مسندالیه و مسندی را که یک کلمه مجرد باشد، "مطلق" و مسندالیه و مسندی را که اضافاتی داشته باشد "مقید" می‌خوانند. مقید انواعی دارد. ۱. مسندالیه مقید به قید اضافه ۸. مسندالیه مقید به قید تأکید ۳. مسندالیه مقید به قید وصف ۹. مسندالیه مقید به قید حال ۵. مسندالیه مقید به قید شرط.

بازنمود (وصف) نهاد آن است که صفتی برای آن آورده شود: انگیزه‌ها و کاربردهای آوردن صفت برای نهاد از این گونه می‌توانند بود: ۱. برای آنکه گوهر و بنیاد نهاد را باز نمایند ۸. برای ویژه داشت ۳. برای ستایش نهاد ۹. برای نکوهش نهاد.

۱. تقیید به قید وصف

شب سرشاری بود. / مبارک بودن و خجسته بودن آن شب را بیان می‌کند که سرشار از برکت‌های الهی و شادمانی بود. سرشار صفت ساده و سفالینه انس با نفس‌های آهسته ترک می‌خورد. / مفهوم شکستنی بودن و حساس بودن را به ذهن القا می‌کند. انسی که چون سفالینه قابل شکستن «سفالینه» صفت نسبی و از بین رفتن است. / فرصت سبز حیات به هوای خنک

کوهستان می‌پیوست. / سبز بودن فرصت به معنای دلپذیر بودن مهلت یافتن است. سهراب در انتخاب رنگ‌ها در فضای اشعار خود دقت کرده است.

فضایی آرام و هوای دلپذیر بارانی را به ذهن القا می‌کند. «تر» و صفت ساده «بی ابر» صفت مشتق و تو را ترسی شفاف فرا می‌گیرد.

ترسی را وصف می‌کند که انسان آن را با تمام وجود احساس می‌کند. «ترس» در توصیف واژه شفاف «صفت ساده» زن زیبایی آمد لب رود. / روی زیبا دو برابر شده است.

در این بیت شاعر علت ضرورت گل نکردن آب را انعکاس یافتن زیبایی‌ها در آب می‌داند و آب صاف را چون آینه‌ای می‌داند که زیبایی چهره‌ها را دوبرابر می‌کند. گوش کن، دورترین مرغ جهان می‌خواند و صدادارترین شاخه فصل، ماه را می‌شنوند. مقصود شاعر بیان کردن وجود احساس و ادراک در اجزای طبیعت است. / بهترین چیز رسیدن به نگاهی است که از حادثه عشق تر است. / شاعر بهترین چیزها را دریافتن احساس عشق برتر الهی و ادراک آن می‌داند. در کف دست زمین گوهر ناپیدایی است. شاعر صفت ناپیدایی را برای بیان اهمیت گوهر گمشده انسان که جان و روح آنهاست، آورده است.

تقید به قید اضافه

از شرابی دیرین، شن تابستان، در رگ‌ها.

به‌عنوان مضاف الیه، گرمی و حرارت تأثیر شراب قدیمی محبت ازلی را برای انسان بیان می‌کند. «تابستان» آوردن واژه و لعاب مهتاب روی رفتار. / مهتاب به لعاب از جهت درخشندگی مانند شده است. در این ترکیب، روشنی و لعاب مهتاب در اضافه تشبیهی درخشندگی عمل شایسته گویا انعکاس دهنده لعابی مهتاب گونه بر رفتار است. پاکی خوشه زیست.

بیان کننده آن است که شاعر زندگی را چون خوشه‌ای مثمر و حرکت کننده به سمت خوشه زیست مقابل می‌داند. روزنی دارد دیوار زمان که از آن چهره من پیداست.

شاعر می‌گوید زمان در هر هنگام روزنی از طریق احساسات پاک بشری دارد که در آن روزن، بشر می‌تولند به پاکی که التشبیه فی النفس نیز است و زمان را چون خله‌ای «دیوار زمان» احساسات من بنگرد. اگرچه با آوردن اضافه استعاری انگاشته است که دیوار دارد، گویا آن را حایل و مانعی در انتقال پیام اصلی خود به نسل‌ها می‌داند.

غنچه‌ای می‌شکفت، اهل ده باخبرند. / مردمان سر رود آب را می‌فهمند.

به‌عنوان مضاف الیه، چگونگی محور اندیشه سهراب را نمایان‌تر می‌کند و نیک و سر رود ده آوردن واژه‌هایی نظیر باوری او را نسبت به آن مردمان بیشتر آشکار می‌کند. / مرد آن شهر اساطیر نداشت.

دنیای محسوس است که شاعر «آن شهر» شاعر، دنیاپرستان را در وابستگی به تعلقات دنیوی بی‌مانند می‌داند و منظور از در مصراع‌های بعد دور شدن از آن را ضروری می‌داند. زن آن شهر به سرشاری یک خوشه انگور نبود.

دنیای محسوس است و شاعر زنان دنیاپرست را فاقد قدرت روحی و تشخیص درست می‌داند. «آن شهر» مقصود از هیچ آینه تالاری سرخوشی‌ها را تکرار نکرد. چاله آبی حتی مشعلی را ننمود.

سرخوشی، سرزندگی، جنبش و حیات در زندگی دنیا از بین رفته بود و حتی چالۀ آب نیز از صفای چندانی برخوردار نبود که حتی نور مشعلی را در خود انعکاس دهد.

نوبت پنجره‌هاست. / دست هر کودک ده ساله شهر، شاخه معرفتی است. / در شهر عرفان کودکان ده ساله یا سالکان مبتدی نیز از معرفت و معارف برخوردارند. / مردم شهر، به یک چینه چنان می‌نگرند. / که به یک شعله، به یک خواب لطیف / مقیمان شهر عرفان بر همهٔ مظاهر و مخلوقات با چشم لطف و تعظیم می‌نگرند. و صدای پر مرغان اساطیر می‌آید در باد.

منظور از مرغان اساطیر عارفان و اولیا الله هستند. / اضطراب باغ‌ها در سایه هر میوه روشن بود. / جنبش و حرکت و عدم سکون باغ‌ها در اثر انعکاس نور خورشید بر روی ظاهر هر میوه

روشن بود. / بینش همشهریان، افسوس بر محیط رونق نارنج خط مماسی بود. شاعر، پندار و بصیرت هم شهریان خود را ناقص می‌پندارد. / ظهر از آینه‌ها تصویر به تا دوردست زندگی می‌رفت. / روشنی، نور و درخشندگی به در زیر پرتوهای خورشید هنگام ظهر بسیار بود. چشم تو زینت تاریکی نیست. / شاعر می‌گوید چشم تو، ای انسان، نباید از دیدن تاریکی‌ها زینتی دروغین یابد. چشم تو نیز باید به روشنی حقیقت بصیر و بینا باشد.

نتیجه‌گیری

در صحنه‌هایی از اشعار سهراب که اظهار بشارت در آن آشکار است، شاعر با توصیف‌های هنرمندانه خود تصویرهای درخشان و روشنی از طبیعت ارائه می‌دهد و به این وسیله در اندیشل ایجاد ارتباط آن با رستگاری و زیبایی‌های درون نیز پشت است. در این صحنه‌ها، آرمان شهر خود را برای مخاطب به تصویر کشیده است. سهراب با آوردن ترکیب‌هایی نظیر درون مایه‌هایی در اختیار ذهن مخاطب قرار می‌دهد تا او خود برداشتی متفاوت از ظاهر شعر مرغان اساطیر، دریاها سمبلی از وجود آرمانی و متعالی انسانیت را ارائه می‌دهد که دورترین مرغ جهان در درون بیلندیشد. او با آوردن عبارت نواخوان بشریت به سوی مسیر حقیقت است. طبیعت‌گرایی شاعر، استفاده از رنگ‌های زیبا و حس آمیزی در اشعار روش مناسبی در پیوند دادن روح انسانی با پاکی‌ها و رستگاری‌ها است. در برخی از صحنه‌ها گویا تمام وجود شاعر را عشق به زیبایی و حقیقت فرا گرفته است و آن را با آوردن ترکیب‌های اضافی یا وصفی نمایان می‌کند. سهراب در صحنه‌هایی چشم را و نگاه آن را تنها مخصوص نگاه به برتری‌ها و بلندی‌های عشق ازلی و معشوق ازلی می‌داند و نگاه انسان را شایسته درک پلیدی‌ها و زشتی‌ها نمی‌داند. سهراب در صحنه‌هایی بیان می‌کند که سخنان من از ابهام و پیچیدگی‌های کلام فاصله دارد و این مفهوم را با آوردن مثالی آشکارتر می‌کند و می‌گوید سنگ تیره ابهام و پیچیدگی در کوهستان وجود من یافته نمی‌شود. در صحنه‌ای احساس تأثر و اندوه شاعر از نبودن قهرمانی بیدارکننده بشریت در گستره جهان درک می‌شود. او بینش ناپسند هم شهریان خود را خاموش کننده و نهان کننده رونق نارنج‌های درخشنده می‌داند. شاعر حتی از کوچک‌ترین جزئی از طبیعت مانند چوب، خواسته است، دریچه‌ای به سوی باور مخاطب در درک نشانی از خداوند بگشاید. شاعر بلوغ نهایی عقل و خرد را رهیافتی در مسیر رسیدن به کمال در گذرگاه زمان توصیف می‌کند. او روستا باد دارای بینشی وسیع‌تر توصیف می‌کند. او در صحنه‌ای آب نشینان را در درک ارزش‌های طبیعی اطراف خود مانند را سمبل غرور بشر می‌داند و می‌گوید خداوند چشمان حقیقت نگر آن غرور اندیشان را می‌بندد و خرد بشری وجود آنها را می‌کاهد. درحقیقت شاید با بررسی سمبل‌های عرفانی اشعار سهراب بتوان برخی از اندیشه‌های او را با برخی از آیات قرآن نیز مرتبط کرد.

منابع

۱. قرآن، (۱۳۸۹) ترجمه محمد کاظم معزی، همراه با فهارس القرآن دکتر محمود رامیار، مشهد: صابرين.
۲. آوای قرآن، (۱۳۷۸)، ترجمه ابوالفضل بهرام پور، تهران: آوای قرآن.
۳. سپهری، سهراب (۱۳۸۲)، هشت کتاب، تهران: طهوری.
۴. شمیسا، سیروس (۱۳۹۲)، معانی، تهران: میترا.
۵. صفا، ذبیح الله (۱۳۹۰)، آیین سخن، تهران: عطار.
۶. علوی مقدم، محمد و اشرف زاده، رضا (۱۳۹۳)، معانی و بیان، تهران: سمت.
۷. کزازی، میرجلال الدین (۱۳۹۱)، زیباشناسی سخن پارسی، تهران: ماد.